

روزنامه

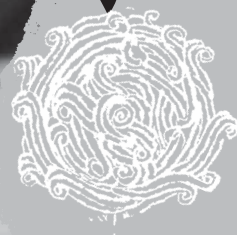
آموزش ابتدایی

شماره ۱۴ - ششماوی
اردیبهشت ۹۰

همیشه جای کار هست (گفت و گو) / ۱۸ / اصغر ندیری
تا دیر نشده دست به کار شویم! / ۲۲ / هرمز علی زاده
آنچه دست به کمربیم! / ۲۲ / اکبر احمدیان / باغبادرانی
تقدیر یا تحقیق؟! / ۲۴ / تهینه مهررانی
نامه‌ای برای معلم / ۲۶ / ملیحه گریبلی
خطره‌ی تولد نور / ۲۷ / بهناز پورمحمد
زبان منتهی از روسیه / ۲۸ / صغری دماندار
مهمانی درسی / ۳۰ / معصومه بهرامی نجات
چاپ کتاب‌های درسی / ۳۰ / علی ناصری
آیا ۳ با ۳ مساوی است؟ / ۳۰ / علی ناصری
تدریس با شناخت کاران چاپ / ۳۲ / فخر نسائی میسا
متنی برای خداحافظی / ۳۲ / فخر نسائی میسا

تجرباتی در راه

معلم عزیزم
روزت مبارک





همیشه جای کار هست

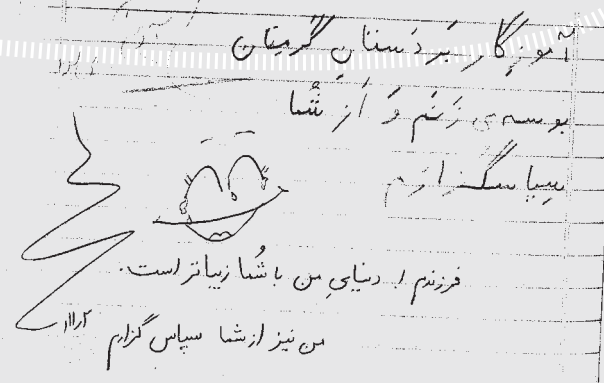
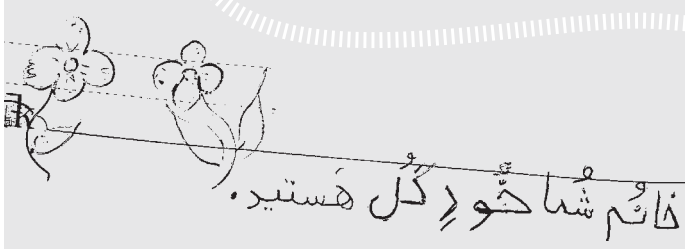
اصغر ندیری

عکس: طیبه رحیمی

اشاره

با تواضع بسیار از همکاری می‌گفت که تجربیات خود را در اختیار او گذاشته بودند. از استاد نیرزاده هم یاد کرد و گفت: «یادم نمی‌رود در روزهای کودکی وقتی برنامه‌ی تلویزیونی او را می‌دیدم، همیشه در ابتدا می‌گفت: خدایا به امید تو، نه به امید خلق روزگار.»

آموزگار منطقه‌ی دوازده تهران از دبستان دخترانه‌ی امام سجاده (ع) است. هاله سمواتی با وجود ۱۸ سال سابقه و چندین نوآوری آموزشی، چنان به کار خود علاقه نشان می‌دهد که گویی به تازگی مشغول تدریس شده است. می‌گوید همیشه جای کار هست. می‌خواهم به واسطه‌ی کار خیری که انجام می‌دهم، در آن دنیا سربلند باشم. برای آشنایی بیشتر با فعالیت‌های این آموزگار خلاق، به گفت‌وگوی رشد آموزش ابتدایی با وی توجه فرمایید.



■ خانم سمواتی! دفتر کاری از بچه‌ها آورده‌اید که امضای شما در آن جلب نظر می‌کند. درباره‌ی دفتر و امضاها توضیح دهید.

□ دانش‌آموزان در مدرسه و خانه، دفتر کار دارند. قرار گذاشته‌ایم بچه‌ها نسبت به موضوع هر درس و هر کاری که انجام می‌دهند، آرزوها و احساسات خود و یا نظر و حتی سپاس‌گزاری خود را آن‌طور که می‌خواهند، بنویسند. البته در پایه‌ی اول و اوایل سال تحصیلی که نمی‌توانستند بنویسند، خواستم احساسات خود را با نقاشی نشان دهند. به این صورت، من هم نظرم را با نقاشی نشان دادم. شکل‌های خندان و شاد برای کارهای خوب، رضایت مرا نشان می‌داد و امضا به شکل معمولی هم برای کارهایی که مشکل داشت.

در ماه‌های بعد که بچه‌ها نوشتن را آموختند، نقاشی‌ها به جمله تبدیل شد. روزی یکی از بچه‌ها بنا به موضوع نوشته بود: «من پیتزا را دوست دارم.»

من هم او را تشویق کردم و نوشتم: «پیتزا خوش مزه است، مخصوصاً اگر در خانه و توسط مامان درست شود.» این جمله علاوه بر تشویق، به دانش‌آموز مسیری در سلامت را هم نشان می‌داد.

■ آیا بچه‌ها این نظرات رد و بدل شده را به هم نشان می‌دهند؟ چه نتیجه‌ای گرفته‌اید؟

□ چون برای اولین بار با آن مواجه می‌شوند، برایشان تازگی دارد. خودم هم در جایی ندیده‌ام. از آثار آن هم آشنایی با روحیات دانش‌آموز و کمک به آن‌هایی است که رفتاری‌هایی دارند. مثلاً دانش‌آموزی نوشته بود: «دعا می‌کنم مادرم زودتر خوب بشود.» این‌طور شد که من علت گوشه‌گیری و



ضعف درسی او را فهمیدم. دانش آموز دیگری نوشته بود: «شما خوب هستید. شما واقعاً خوب هستید؟» در این سن واقعاً نمی دانم منظور او چیست، اما در حقیقت به این صورت، او اعتمادبه نفس می یابد و می نویسد: «من خوش حالم که می نویسم.» این شیوه در کنار بازی، خارج از کلیشه های رایج، به یادگیری می انجامد.

■ در میان تولیداتی که آورده اید، شکل دو ماهی به چشم می خورد. چه استفاده ای از آن ها می شود؟



□ نام این وسیله کار ماهی یا آکواریوم است که برای آموزگاران آشناست، اما به این شیوه که من درست کرده ام، تازه است. پیش از پرداختن به کار با آن، بچه ها آن ها را می بینند و درباره اش سؤال می کنند. یکی از ماهی ها دهانی باز دارد که به شکل علامت کمتر یا بیشتر است. یکی از ماهی ها نیز علامت مساوی را روی بدن خود دارد. در این آکواریوم ستاره های دریایی و ماهی های بازیگوش نیز وجود دارند. دانش آموزان پایه اول در گروه های دو نفری یا بیشتر، برای درک مفهوم بیشتر و کمتر در درس ریاضی، این بازی را شروع می کنند. هر گروه تعدادی ستاره های دریایی را دو طرف صفحه حاضر می کنند و گروه دیگر با قرار دادن یکی از ماهی ها در میانه ی صفحه، به تعداد مساوی یا کمتر و بیشتر عددها اشاره می کند. پنج سال است که از این وسیله برای آموزش این مفهوم استفاده می کنم و بچه ها در سطوح گوناگون هوشی و همراه بازی، مفاهیم را به درستی و به سرعت یاد می گیرند.

■ از جوجو بگوئید.

□ جوجو شخصیتی است که در درس علوم و ریاضی به بچه ها توضیحاتی می دهد. البته تولید این به خواست ناشری بوده که قرار



است کارم را منتشر کند. شخصیت جوجو از بچه‌ها در توضیح مسائل کمک می‌گیرد و به نحوی دیگر درس را برای آن‌ها بازگو می‌کند. این بازی آموزشی در خانه انجام می‌شود و با تصویر، قصه و تمرین‌های تکمیلی همراه است.

■ این جا جعبه‌ای می‌بینیم به نام اعداد گم‌شده، آیا چنین اعدادی داریم؟

□ در واقع این نام یک بازی است. دو زمین بازی دارد و کارت‌هایی حاوی سؤالاتی با موضوعات تربیتی، آموزشی در سطح دانسته‌های دانش‌آموزان که هر کدام در جواب، ما را به عددی می‌رساند. این بازی در پایه‌ی اول، در آخر سال تحصیلی و پس از یادگیری اعداد استفاده می‌شود.

■ جذابیت هر کدام از این بازی‌ها در چه حدی است؟

□ جذابیت آن‌ها با علاقه‌ی زیادی که بچه‌ها نسبت به آن‌ها نشان می‌دهند، ارزیابی شده است. بازی اعداد گم‌شده حتی امکان شرکت برای ۵۰ دانش‌آموز را دارد. در سایر فعالیت‌ها هم بچه‌ها با اشتیاق شرکت می‌کنند.

■ از دیگر فعالیت‌های خود بگویید.

□ در گفتن املا هم به دو جنبه بیشتر توجه می‌کنم. یکی از لحاظ زبانی و دیگری از نظر درست‌نویسی و دقت در نگارش. در ابتدای سال بچه‌ها املا می‌تربینند تا با املا آشنا شوند. سپس برای گفتن املا یا دیکته، روش‌های گوناگونی را به کار می‌برم. گاهی املا می‌تخته‌ای، گاهی حافظه‌ای، کاردتی و یا تصویری می‌گوییم. در املا تصویری، بچه‌ها باید اسم تصویرهایی را که در کارت‌ها می‌بینند، بنویسند. در املا کاردتی، تعدادی کارت وجود دارد که روی آن‌ها اسم‌هایی نوشته شده است. ابتدا کارت‌ها را به بچه‌ها نشان می‌دهم و سپس با پنهان کردن کارت‌ها، از آن‌ها می‌خواهم کلماتی را که حفظ کرده‌اند، روی برگه یا تخته بنویسند.

در تصحیح دیکته‌ها، هر دانش‌آموزی را احضار و با نظارت خودش املا را تصحیح می‌کنم. اگر غلط‌نویسی در (ا) ربط یا (ا) استثنا داشته باشند، با رنگ سبزی یا فلش نشان می‌دهم. این‌جا هم برای ابراز نظر درباره‌ی فعالیت دانش‌آموز، از تصویر چهره‌های شاد یا ناراحت استفاده می‌کنم.

■ در دو قسمت به چهره‌های آدمک‌هایی اشاره کردید که در دفتر بچه‌ها می‌کشید و حکم ارزش‌یابی دارند. به نظر می‌آید شما با ارزش‌یابی توصیفی به کارهای دانش‌آموزان نمره می‌دهید؟

□ بله. فکر می‌کنم نمره یا کارنامه‌ی پایان سال ملاک تصمیم‌گیری درباره‌ی تلاش بچه‌ها نیست، بلکه این ارزش‌یابی مستمر و ایجاد ارتباط در طول سال و توصیف چگونگی فعالیت‌ها و پیشرفت‌های آن‌هاست که تعیین‌کننده است. البته بعضی‌ها فکر می‌کنند ما در این وضعیت هر کاری را از دانش‌آموزان می‌پذیریم، اما این‌طور نیست. ما به نمره نگاه نمی‌کنیم، بلکه در کیفیت کار دانش‌آموزان دقیق می‌شویم. این ارزش‌یابی با روش تدریس در ارتباط تنگاتنگ است و کار آموزگار را هم ارزیابی می‌کند. وقتی از این دریچه به فعالیت‌های دانش‌آموزان نگاه می‌کنم، متوجه می‌شوم یکی نویسنده‌ای خوب و مثلاً دیگری تصویرگر خوبی می‌شود. ارزش‌یابی توصیفی به معنی بی‌سواد بچه‌ها نیست. کسانی که آن را نفی می‌کنند، به آن اشراف ندارند. این را هم اضافه کنم که در ارزش‌یابی نمره‌ای، به دنبال آموخته‌ها نبودیم، بلکه می‌گشتیم تا ایرادها و ضعف‌ها را بیابیم.

■ وقتی کارهای شما را نگاه می‌کردیم به دفترچه‌ای کم حجم برخوردیم که جای عکس در آن بود. چه استفاده‌ای از این دفترچه می‌شود؟

□ این دفترچه حاوی شجره‌نامه و فعالیتی دیگر به نام فایده‌ی گیاهان، دربردارنده‌ی کارهای تحقیقی است که به دانش‌آموزان می‌دهم. شجره‌نامه حاوی اطلاعاتی از نام و نام خانوادگی دانش‌آموز و سؤال از معنای نام اوست؟

دانش‌آموز ضمن پرکردن این قسمت‌ها به کمک دیگران، باید تاریخ آن روز را هم بنویسد. در صفحه‌ای دیگر نام پدر و مادر بزرگ‌ها و عکس آن‌ها را تا آن‌جا که امکان دارد، می‌نویسد و می‌چسباند. راست یا چپ دست بودن خود را هم مشخص می‌کند و عکسش در صفحه‌ی اول می‌چسباند. بعدها می‌تواند به آن مراجعه کند و متوجه تغییرات شود. از نظر من، این فعالیت به خودشناسی و سپس خدانشناسی می‌انجامد.

در تحقیق فایده‌ی گیاهان، بچه‌ها باید بتوانند، طی پژوهش از گیاهانی که اطراف خود می‌بینند یا استفاده می‌کنند، معرفی کوتاهی ارائه کنند. این کار هم با توجه به درس‌های کتاب انجام می‌شود. برای مثال، یکی از بچه‌ها درباره‌ی اکالیپتوس نوشته بود: «برگ آن داروست.» و دیگری نوشته بود: «از برگ سدر شامپو درست می‌شود.»



خاطره را ببینیم

فعالیتی هنری - ادبی در تلفیق درس های گوناگون برای یادگیری پایدار

هاله سمواتی حتی با بچه‌ها فعالیت‌هایی برای آموزش شعر و داستان دارد. او پس از تعطیلات سال نو به دانش‌آموزان شعرهای کودکانه می‌گوید و آن‌ها می‌نویسند. سپس به تدریج از آن‌ها می‌خواهد احساسات خود را به صورت دل‌نوشته‌هایی منعکس کنند. او می‌گوید: «با همین مقدمه‌چینی کوتاه، آن‌ها احساس خود را به نحوی می‌گویند که به شعر نزدیک است و حتی قافیه هم دارد. طبیعت بچه‌ها با شعر آشناست.»

سمواتی به این ترتیب به یک فعالیت هنری - ادبی دیگر می‌رسد که تلفیق درس‌های گوناگون برای یادگیری پایدار است. او می‌گوید:

دانش‌آموزان را در گروه‌های کوچک تقسیم‌بندی و سازمان‌دهی می‌کنیم. سپس از آن‌ها می‌خواهیم خاطرات جالب خود را برای افراد گروه تعریف کنند. این خاطره‌ها می‌توانند از خاطرات کلاس، مسافرت‌ها، اردوها و یا هر خاطره‌ی شنیدنی باشند که گروه یکی را انتخاب می‌کند. این کار باید در مدت ۱۰ دقیقه انجام شود. پس از آن، اعضای گروه با کمک هم و راهنمایی آموزگار، نقش‌ها را تقسیم می‌کنند و هر کس مسئول اجرای نقش یکی از شخصیت‌های خاطره می‌شود.

خوب است همگی اعضای گروه درگیر فعالیت شوند و نقشی داشته باشند.

می‌توانیم از داستان‌هایی که هدفی خاص را دنبال می‌کنند نیز استفاده کنیم و متن داستان را در اختیار دانش‌آموزان قرار دهیم و یا از داستان‌هایی که قبلاً در کلاس گفته شده است، استفاده کنیم. هر گروه با توجه به موضوعات تاریخی یا اجتماعی و بهداشتی یکی از داستان‌ها را انتخاب و اجرا می‌کند.

بنابراین، بازی «خاطره را ببینیم»، بیش از همه با هوش برون فردی و حرکتی در تلفیق با سایر درس‌ها در ارتباط است.



هرمز علی زاده

آموزگار پایه‌ی پنجم، ابدانان ایلام

تادیرنشده دست به کار شویم!

می‌گویند ژرژ کوئینزرو ابتدا معلمی ساده و گمنام بود. او به شاگردان و پیشرفت آنان علاقه‌ی بسیار داشت و پیوسته در جست‌وجوی راهی بود که بتواند حساب را به سهولت و سرعت، بدون این که سبب خستگی آنان شود، تعلیم دهد. بدین منظور وسایلی تهیه کرد. یکی از وسایل اختراعی آن اوایل که کتاب ریاضی پنجم را صفحه به صفحه و باروش سخن‌رانی تدریس می‌کردم، از تلاش خود و دانش آموزانم نتیجه‌ی رضایت‌بخشی نمی‌گرفتم. ولی این اواخر که از وسایل کمک‌آموزشی درس ریاضی و وسایل اختراعی کوئینزرو استفاده می‌کنم، بدون زحمت و اتلاف وقت زیاد، می‌توانم درس را تفهیم کنم. مثلاً در موضوعی مانند اعداد اعشاری و سه عمل اصلی آن، بعد از معرفی کاربرد مکعب پایه ده (۰/۰۱-۰/۰۱)، میله‌ی ده‌تایی (۰/۱-۰/۱۰-۰/۰۱-۰/۰۱) و صفحه‌ی صدتایی (۰/۱-۰/۱۰-۰/۱۰۰)، به راحتی هشت صفحه مطلب کتاب را در جلسه‌ای ۵۰ دقیقه‌ای و با شرکت‌دادن دانش‌آموزان در فرایند یادگیری، به نحو مطلوب و رضایت‌بخشی آموزش دادم. اگر تعداد مکعب‌های پایه ده، میله‌های ده‌تایی

آخه دست به کمریم!

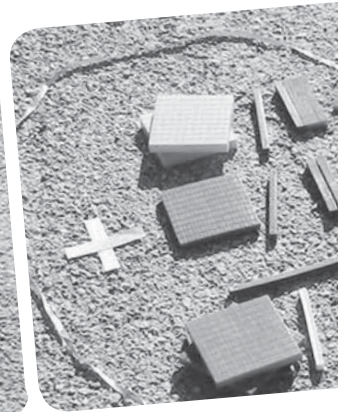
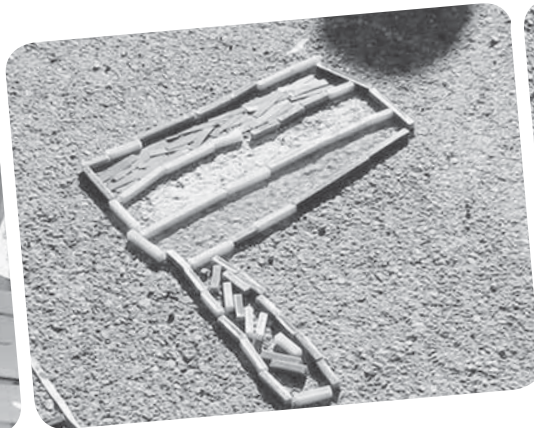
اکبر احمدیان باغبادرانی

مدیر دبستان عدل دانشگاه، اصفهان

در حیاط، نظاره‌گر کودکان کلاس اولی بودم که به همراه مربی ورزش خود، در صفی منظم از محل بازی به طرف کلاس‌های درس می‌آمدند. همگی مرتب بودند و دست‌هایشان را پشت کمر گذاشته بودند. این شیوه‌ای است که بچه‌های مدرسه‌ی ما، همواره در حال حرکت در صف‌های منظم رعایت می‌کنند و از قرار، این بار این دستور را مربی ورزش داده بود. به در ورودی سالن که رسیدند، مربی به نفر اول گفت: «در را باز کن!» ولی دانش‌آموز کلاس اولی امتناع کرد. او وقتی اصرار مربی را دید، گفت: «آقا چطور باز کنم؟ شما گفتید دستان پشت کمرمان باشد. اول باید بگویید دستت را از پشت کمر بردار، بعد بگویید در را باز کن...» البته بعدها فکر کردم کاری کنم که اصلاً چنین چیزهایی در مدرسه‌ی ما به فرهنگ تبدیل نشود.



تصویرگر: ابدا معتمد



و صفحه‌های صدفی معمولی و صدفی کوئیزر در مدارس بیشتر شوند، آموزش به کمک آن‌ها به سادگی امکان‌پذیر می‌شود! زیرا همه‌ی دانش‌آموزان فرصت دستکاری و لمس و درک آن‌ها را خواهند یافت. علاوه بر این، کاربرد این وسایل را در تدریس مفهوم حجم و محاسبه‌ی حجم اجسام فضایی نباید نادیده گرفت.

هم‌چنین، موضوع پنج صفحه‌ای اعداد مرکب را با بردن یک ساعت دیواری به کلاس می‌توان در یک تک‌زنگ ۴۵ دقیقه‌ای به آسانی تدریس کرد. شاید از این رهگذر، از تمرین و تکرار به عنوان وسیله‌ای برای فهماندن مطالب ریاضی کم‌تر استفاده شود. و این بهانه‌ای باشد برای یاد کردن از زرژ کوئیزر که نه تنها خستگی را از دوش شاگردان برداشت، بلکه زحمت و تکرار مضاعف را از گردن ما معلمان نیز کم کرد. به پاس احترام او، کاربرد وسایل کمک‌آموزشی را در کلاس درس نادیده نگیریم.

معصومه نظری

آموزگار دبستان یادگار امام (ره)، ناحیه ۳ کرج

بگیر و بگو...

یک بازی ساده برای تقویت مهارت خواندن

توپ‌های را به کلاس می‌آورم. از قبل نیز به دانش‌آموزان کتاب داستانی برای خواندن پیشنهاد کرده‌ام. هر دانش‌آموز باید حدود ۱۰ سؤال در ارتباط با خلاصه‌ی داستان نوشته و یا خود به کلاس بیاورد. توپ به یکی از دانش‌آموزان داده می‌شود. با اشاره‌ی آموزگار او توپ را به طرف هر کسی که بخواهد، پرتاب می‌کند. به همین ترتیب توپ دست به دست پرتاب می‌شود تا از دست یکی بیفتد. به این صورت کسی که پرتاب‌کننده‌ی توپ بوده از دانش‌آموزی که نتوانسته توپ را بگیرد، سؤالی درباره‌ی داستان خواهد پرسید.

می‌توان برای تنوع سؤالات را بین دانش‌آموزان تقسیم کرد تا دانش‌آموزان مجبور شوند نوشته‌ی دوست خود را بخوانند. گاهی هم می‌توان به جای توپ از دانش‌آموزان خواست از جای خود بلند شده و یاری را برای پرسش‌ها و پاسخ‌های خود پیدا کنند.

از نتایج این بازی تقویت مهارت خواندن همراه با تمرین بدنی و بازی و ایجاد نشاط است.

توصیه‌ی کارشناسی مجله:

بهتر است این بازی در محیط‌های خارج از کلاس درس، سالن یا حیاط مدرسه انجام شود.



این یک دیدگاه است، قبول ندارید به صورت مکتوب پاسخ بدهید:

تقدیر یا تحقیر؟!!



یادداشتی در مورد روز معلم، با طرح برخی کاستی‌ها در این زمینه

ژانت نورالهی

آموزگار دبستان مهندس منصور نفر، منطقه ۴ تهران

معلمشان ابراز کنند، مدام تکرار می‌کنند که: «خانم ما پول دادیم تا برای شما سکه خریده شود.» و یا این که: «خانم شما امروز پول‌دار می‌شوید.»

البته بچه‌ها از روی صفا و محبت قلبی این کلمات را تکرار می‌کنند، ولی گاهی جلساتی که اولیا قبل از این ایام در پشت در مدارس تشکیل می‌دهند، دیدنی و شنیدنی است. اعتراض اغلب آنان بر سر نرخ تعیین شده است. نمایندگان کلاس‌ها نیز با هم وارد رقابت می‌شوند که فلان کلاس این مبلغ را تعیین کرده‌اند و ما نباید از آن‌ها عقب بیفتیم. یکی از همکاران تعریف می‌کرد که وسیله‌ی برقی استفاده شده‌ای که از وسایل خانه‌ی نماینده‌ی کلاس بوده است، به جای کادوی روز معلم جا زده شده است که هم اعتراض معلم و هم شکایت اولیا را در پی داشته است. در مواردی نیز دیده شده است که پدر و مادرها با

نمی‌دانم روز معلم و بزرگداشت مقام معلم از چه زمانی آغاز شده است، ولی از زمانی که معلم شدم، شاهد این مراسم بوده‌ام. اولیا براساس میل شخصی یا براساس فشار فرزند و یا بدون تعارف، براساس یادآوری غیرمستقیم برخی از همکاران، هدایایی را به مناسبت روز معلم به معلم اهدا می‌کردند. این هدایا با توجه به شرایط مالی و منطقه‌ی زندگی دانش‌آموزان، متنوع بود؛ از جوراب و روسری و مجسمه‌های گچی و گاه ظروف استفاده شده‌ی منازل تا اهدای طلا و سکه. البته چند سالی هم می‌شود که اولیا، مبالغی را در نظر می‌گیرند و با جمع‌آوری پول، سکه‌ای تهیه می‌کنند و البته طوماری هم از اسامی دانش‌آموزانی که پول داده‌اند، تهیه می‌کنند تا چند نفری که مشارکت نکرده‌اند شناسایی شوند. خیلی مواقع دانش‌آموزان ابتدایی برای این که ارادات خود را به

نامه‌ای برای معلم

تهدیه مهربانی

خانم موالم عزیز!
امروز مامانم گریه کرد. اون از من پرسید می‌دونم چرا می‌رم مدرسه؟ من گفتم: نه. از کجا بدونم؟ اون گفت واسه اینکه که قراره مامانم و شما برای من یک «عاینده» خوب بسازین. پرسیدم، «مامان! عاینده چیه؟» اون گفت تا بزرگ نشم، نمی‌دونم. گفت که هر کسی «عاینده» شو خودش





جمع‌آوری مبالغی، جشن باشکوهی ترتیب می‌دهند و با کیک و آبمیوه، میوه و ساندویچ از دانش‌آموزان پذیرایی می‌کنند. البته برگزاری جشن برای دانش‌آموزان کار پسندیده‌ای است، ولی جمع‌آوری پول به نام معلم و برای برگزاری جشن، درست به نظر نمی‌رسد.

اگر معلمی شغل انبیاست، چرا با چنین مراسم‌هایی، مقام و شخصیت معلم تا این حد پایین آورده می‌شود. البته خیلی از ما معلم‌ها هم، قدر و منزلت خود را نمی‌دانیم و متأسفانه این جو نامناسب را دامن می‌زنیم. بنا به مناسبت‌های گوناگون در تقویم، روزهایی مانند روز پزشک، روز پرستار و روز کارگر وجود دارد. اما برای این اقشار در ایام بزرگداشتشان مبالغی جمع‌آوری نمی‌شود.

البته اولیایی هم هستند که با علاقه و قدرشناسی می‌خواهند از معلم‌ها تقدیر کنند، ولی نتیجه‌ی این کار ارزش نهادن به این قشر زحمت‌کش نیست.

مسئولان می‌توانند برای رفع این مشکل با صدور بخشنامه اقدام کنند. و یا مثلاً مبالغی از طرف دولت برای تجلیل از مقام معلم در برگی حقوقی معلم‌ها واریز گردد. اگر این امر هم میسر نبود، معلم بی‌هیچ چشم‌داشتی، کار خود را بزرگ بدارد و ارزش شغل خود را به هدیه‌ای اندک نفروشد و سربلند و بی‌منت به آموزش بپردازد تا به مصداق این شعر از زبان دانش‌آموزان به او گفته شود:

تو را چون بی‌مثالی دوست دارم
تو را از بس زلالی دوست دارم
اگر چه شاخه‌ی گل هم ندارم
تو را با دست خالی دوست دارم

عکس: اعظم لاریجانی

معلم عزیزم



می‌سازه و بقیه فقط می‌تونن کمکش کنن.
خانم موالم عزیز!
می‌شه ذهمت بکشین با کمک مادرم
«عاینده»ی منو بسازین؟
من، شما و مادرم رو خیلی خیلی دوست دارم.
سارا

خاطره‌ی تولد نور

ملیحه گرایلی

آموزگار دبستان ندای آزادی، قائم‌شهر

گاهی اوقات بعضی از خاطرات کلاسی چنان می‌شود که از ذهن و دل معلم یا آموزگار پاک نمی‌شود؛ و معلمی اما همه‌اش خاطره است. اصولاً با بچه‌ها بودن عشق می‌خواهد و زمانی که عشق باشد، خاطره هم هست. خاطراتی که همیشه کنار معلم هستند و هرگز فراموش نمی‌شوند.

من برای هر درس برنامه‌ای دارم. پیش از شروع درس، شیوه‌ی کار و انتظاراتم را به دانش‌آموزان می‌گویم و البته اجازه می‌دهم آن‌ها در ارتباط با درک بهتر و بیشتر مطلب، هر چه را که دوست دارند و می‌توانند، به کلاس بیاورند.

سال گذشته یک روز مانده به میلاد پیامبر اعظم(ص)، درسی از کتاب «هدیه‌های آسمان» به بچه‌ها دادم و گفتم روز بعد، این درس یا هر موضوعی را که می‌توان در کلاس و در قالب داستان یا نمایش اجرا کرد، تهیه کنند و به کلاس بیاورند.

صبح روز بعد، وقتی وارد کلاس شدم، حیرت‌زده شدم. اشک در چشم‌هایم حلقه زد. فضایی پر نور و معنوی در گوشه‌ی کلاس ایجاد شده بود که زبان از گفتن آن عاجز است. بچه‌ها به کمک اولیای خود، با پارچه‌های خوش‌رنگ که روی آن شمع‌های روشن و کیک و شیرینی گذاشته بودند، میز را آراسته بودند. اما از همه زیباتر، قنداقه‌ی نوزادی بود که زمان تولد پیامبر(ص) را تداعی می‌کرد. به‌قدری از دیدن این صحنه متأثر شدم که فکر کردم در خانه‌ی خدا هستم.

در دلم خدا را سپاس گفتم از این که نور پاکی و دوستی اهل‌بیت را در دل آن‌ها روشن کرده است. سپس به این فکر کردم که دخیل کردن بچه‌ها در آموزش، چه قدر می‌تواند انگیزاننده، مؤثر و لذت‌بخش باشد.

آن روز با این انگیزه‌ی قوی درس را شروع کردم و با اتمام آن، به بچه‌ها گفتم: «خدایوند پیامبران را برای هدایت ما انسان‌ها فرستاده است. آخرین آنان پیامبر اسلام(ص) بود که دین اسلام به‌وسیله‌ی او به ما رسید. پس وظیفه‌ی ما این است که سخنان پیامبران را در زندگی خود به کار ببریم.»

و این چنین بود که اثر و خاطره‌ی آن کلاس، هیچ‌گاه از ذهن من بیرون نرفت.



زبان مشترک

بهناز پورمحمد

آموزگار و دستیار سابق رشد آموزش ابتدایی

پشت در کلاس نفس بلندی کشیدم و در را باز کردم. بچه‌ها با صدای برپایی محکم، ایستادند و بعد با اشاره‌ی سر و دست من روی نیمکت‌هایشان نشستند. کیفم را روی میز گذاشتم و روبه‌رویشان، ایستادم. با اشاره‌ی دست و لبخندی بر لب، حالشان را پرسیدم. حمید ایستاد و با دست بچه‌های کلاس را نشان داد و شمرده‌شمرده گفت: «هـ مه خوبی‌م».

خندیدم و بی‌هیچ شتابی، به تک‌تک صورت‌های آرام و مشتاقشان نگاه کردم. به هفته‌ی پیش اندیشیدم و این‌که نمی‌توانستم از پس شیطنت‌هایشان برآیم و حالا آرامش‌شان متعجبم کرد.

کتابم را درآوردم و با اشاره، به چشم‌های منتظرشان فهماندم چه درسی داریم. دوباره بازی شروع شد؛ بازی تصویر و اشاره درگوشی حرف زدن.

این بازی را چند روز پیش شروع کرده بودم. چند تصویر روی تخته کشیدم و با اشاره، از بچه‌ها خواستم به درس توجه کنند. برق چشمانشان به ذوقم می‌آورد. باز هم با اشاره، توضیحاتی دادم و به چهره‌ها نگاه کردم. به سمتشان رفتم و در گوش اولی به نجوا چیزی گفتم. نفر اول به کنار دستی‌اش، نفر دوم به بعدی و نجوای من دهان به دهان به انتهای کلاس رسید.

بچه‌ها به شوق آمده بودند. دست‌ها بالا می‌رفت. با اشاره‌ی من دانش‌آموزی انتخاب می‌شد و با اشاره‌ی سر و شمرده پاسخ می‌گفت. به پای تخته می‌آمدند و کلمه‌ی موردنظر را صداکشی می‌کردند و سپس روی تخته‌ی کلاس می‌نوشتند.

بچه‌ها دست می‌زدند و به هم کلاس‌هایشان کمک می‌کردند، می‌خندیدند و گاهی با محبت و احساس برایم دست تکان می‌دادند.

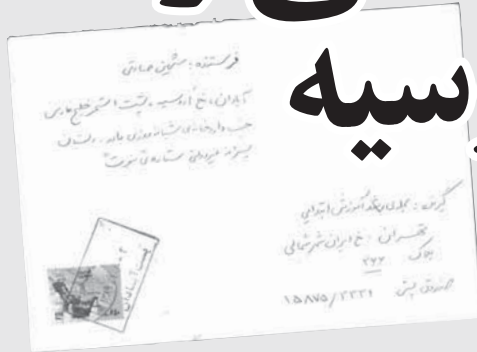
هفته‌ی پیش از فریادهایی که سر کلاس برای ساکت کردن بچه‌ها می‌کشیدم، صدایم به شدت گرفت. با دستور پزشک، باید دو هفته را به سکوت می‌گذراندم. این بود که بازی شروع شد. با آغاز بازی کم‌کم آرامش به کلاس برگشت و شیطنت جایش را به بامزگی داد. به این ترتیب، فهمیدم زبان اشاره و نجوا، برای آن‌ها زبان قابل فهمی است.

به سهیل که پای تخته ایستاده بود، اشاره کردم که بنشیند و از بچه‌ها خواستم برایش کف بزنند. دوباره دست‌ها بالا رفت. قبل از این‌که نفر بعدی را انتخاب کنم، زنگ تفریح به صدا درآمد و صدای کشیده‌ی «ته، چه زود!» در کلاس پیچید. آن روز با نشاط و سرزندگی و افسوس ناشی از پایان یک بازی دیگر، از کلاس بیرون رفتیم.



تصویرگر: ندا اعظمی

مهمانی از اروسیه



یک روز سرد زمستان بود که پرس پرسان به دفتر مجله آمد و خودش را معرفی کرد. سردبیر و مدیر داخلی مجله که انتظار دیدن او را نداشتند، با تعجب و هم‌زمان گفتند: «از آبادان، اروسیه، دبستان ستاره‌ی نبوت؟!» و او هم با شگفتی و البته اظهار لطف گفت: «فکر نمی‌کردم نشانی یا اسم مرا به یاد بیاورید!»

آن‌ها نیز که کمی تا قسمتی ذوق زده بودند، گفتند: «مگر می‌شود مقاله‌ها و نامه‌های خوش‌خط و خوانای شما با آن نشانی

و کلمه‌ی خاص **اروسیه** را فراموش کرد؟»

شهین صادقی، آموزگار آبادانی، با همان خون‌گرمی و ویژه‌ی جنوبی‌ها شروع به صحبت کرد و گفت: «برای کاری خاص به تهران آمده‌ام. چند سالی می‌شود که بازنشسته شده‌ام، اما گاهی برای همکاری در تدوین بیک نوروزی و یا شرکت در دوره‌های بازآموزی و ارائه‌ی تجربیاتم، به وزارت‌خانه دعوت می‌شوم... در افکار خود غوطه‌ور بودم که با دیدن نام خیابان ایرانشهرشمالی، حسی غریب مرا به دفتر مجله کشاند.

نامه‌های بسیاری برای شما نوشته و فرستاده‌ام و آمده‌ام از این که همواره به آن‌ها پاسخ می‌دهید، تشکر کنم.»

طی دقایقی که او در دفتر مجله بود، از هر دری صحبت شد و ضمن بیان تجربه‌ها و دیدگاه‌ها، ناگهان به کلمه‌ی اروسیه رسیدیم

و او گفت: «از لحاظ تاریخی، ریشه‌هایی برای این کلمه ساخته و پرداخته‌اند که البته اتفاق نظری روی آن‌ها نیست. از جمله این که به خاطر حضور روس‌ها در آن قسمت از آبادان، نام محله را اروسیه یا اروسیه گذاشته‌اند. نقل قول دیگری نیز هست که وجه اشتقاق کلمه را از اُرسی و اُرسی‌دوزها گرفته است. من هم به خاطر این که در خواندن این نام مشکلی پیش نیاید، با خط‌خوش و درشت آن را می‌نویسم. آخر گاهی به دلیل اشتباه خوانده‌شدن این کلمه، نامه‌هایم به **ارومیه** می‌رود!»



چاپ کتاب‌های درسی بادست‌اندرکاران یک روز

آموزگار پایه‌ی سوم، دبستان زمزم، منطقه‌ی ۱۵ تهران

صغری دماندار

تعداد دانش‌آموزانی که دست‌اندرکاران تولید و چاپ کتاب‌های کودک و نوجوان، به‌ویژه کتاب‌های درسی را نمی‌شناسند، زیاد است. این موضوع در دوره‌ی ابتدایی مشهودتر است. بنابراین لازم است آموزگاران مدارس آن‌ها را با واژه‌هایی مانند مؤلف، ناشر، صفحه‌آرا، گرافیسیت، ویراستار، سال انتشار و از این دست اصطلاحات آشنا کنند. به همین منظور تصمیم گرفتم برای آشنایی عملی دانش‌آموزان با برخی از این مشاغل و نیز بعضی از اصطلاحات صنعت چاپ و نشر، آنان را برای بازدید به اداره‌ی کل چاپ و توزیع کتاب‌های درسی سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی ببرم تا از نزدیک با فضای کار دست‌اندرکاران تولید کتاب‌های درسی آشنا شوند.

با گرفتن وقت قبلی، بچه‌ها را به آن‌جا بردم. وقتی وارد اداره‌ی کل چاپ و توزیع کتاب‌های درسی شدیم، ابتدا آقای **حسینی** مدیرکل این اداره که سال‌ها در این سمت خدمت می‌کند و مرد بسیار خوش‌برخوردی است، برای بچه‌ها اندکی صحبت کرد. وی گفت: «از چهارده میلیون نفر دانش‌آموز کشور، پنج میلیون و هفتصد هزار نفر در دوره‌ی ابتدایی درس می‌خوانند و ما برای این تعداد، سالانه چهل و دو میلیون جلد کتاب چاپ می‌کنیم.»

آقای حسینی افزود: «بعد از این که مؤلف یا مؤلفان، کتاب درسی را نوشتند، ابتدا مطالب ویرایش و بعد حروف‌چینی یا تایپ می‌شوند. سپس در قسمت هنری، کتاب با استفاده از تصویرهایی که تصویرسازان و نقاشان کشیده‌اند و نیز عکس‌های عکاسان،

صفحه‌آرایی می‌شود تا برای چاپ آماده شود. البته قبل از فرستادن کتاب به چاپ‌خانه، چند بار دیگر افراد گوناگون کتاب را بررسی می‌کنند تا ایرادی نداشته باشد.»

بعد از صحبت‌های آقای مدیرکل، به قسمت‌های دیگر این دفتر رفتیم و هر کدام از دست‌اندرکاران تولید کتاب، خودشان و شغلشان را معرفی کردند. در این بخش، بچه‌ها صحبت‌های خانم **نصرتی** (از کارکنان واحد صفحه‌آرایی)، **امیر نساجی** (تصویرگر) و **عباس سرشور خراسانی** (مؤلف کتاب‌های درسی قرآن) را شنیدند و **ندا عظیمی**، گرافیسیت کتاب‌های درسی برای بچه‌ها صحبت کرد. وی گفت: «گرافیک، از رشته‌های هنر نقاشی است. گرافیک، یعنی چگونگی قراردادن تصویر در کنار متن تا متن زیباتر و خواناتر شود.»

او گفت: «کتاب‌های درسی باید هم خواندنی باشد، هم دیدنی!» در پایان هم آقای **فریدون اکبری شلدره‌ای**، که از مؤلفان کتاب‌های درسی ادبیات فارسی است، با اعلام این که ۲۵ سال است کار می‌کند، خودش را به دانش‌آموزان معرفی کرد و گفت: «اهل مازندرانم. از دوران مدرسه به نوشتن علاقه داشته‌ام. دفترهای انشایی خود را نگه داشته‌ام و گاهی اوقات آن‌ها را می‌خوانم. به شما بچه‌ها سفارش می‌کنم که خوب ببینید و خوب بشنوید تا بتوانید خوب بنویسید. همچنین نوشته‌های خودتان را برای ما بفرستید. اگر خوب بودند، ما آن‌ها را در کتاب‌های درسی و مجلات رشد چاپ می‌کنیم.»

آقای اکبری در پایان گفت: «اگر خوب به نوشتن ادامه دهید، می‌توانید نویسنده‌ی خوبی بشوید.»

در همه‌ی قسمت‌ها، بچه‌ها سؤالات خود را مطرح کردند. در پایان هم اداره‌ی چاپ و توزیع، هدیه‌های به رسم یادبود به بچه‌ها داد که باعث خوش‌حالی دو چندان آن‌ها شد.

این کار نشان می‌دهد که همراه کردن آموزش با گردش علمی، یادگیری را عمیق‌تر می‌کند. امیدوارم همه‌ی آموزگاران، بچه‌ها را با دست‌اندرکاران تولید و انتشار کتاب، به‌ویژه کتاب‌های درسی آشنا کنند و این کار را یکی از دغدغه‌های اصلی و درجه یک خود در کلاس‌های درس بدانند.



تدریس با شناخت فراگیرندگان

معصومه بهرامی نجات

آموزگار دبستان امام جعفر صادق(ع)، منطقه ۵ تهران

تابستان سال ۱۳۶۹ قرار شد دوره‌های آموزشی کلاس‌های پیمانی بدو استخدام، به مدت ۳۶۰ ساعت را بگذرانیم. پنج سال سابقه‌ی خدمت داشتیم. تابستانی گرم، اما سرشار از تجربه‌های شغلی و آموزشی را گذراندم. کلاس‌های روان‌شناسی، ریاضی، فارسی، علوم و کلاس‌های تربیتی برایم اندوخته‌ای شدند تا با توکل به خداوند بتوانم در مسیر صحیح تعلیم و تربیت گام بردارم. در یکی از این دوره‌ها، با استادی عزیز به نام آقای **لنگرودی** درس فارسی داشتیم.

ایشان در لابه‌لای مراحل تدریس گاهی هم در زمینه‌ی چگونگی نحوه‌ی کلاس‌داری نکته‌هایی می‌گفت. مثلاً یکی از این نکته‌ها که ملکه‌ی ذهن من شده است، این بود که: «تدریس در مدرسه‌ی پسرانه با دخترانه بسیار متفاوت است و آموزگار، اول باید در دل دانش‌آموز خودش بنشیند تا دانش‌آموز قلباً او را بپذیرد. وقتی این اتفاق افتاد، آن‌گاه می‌توان گفت:

درس معلم ار بود زمزمه‌ی محبتی

جمعه به مکتب آورد طفل گریز پای را

کلاس‌ها تمام شد و مهرماه سال تحصیلی ۶۹-۷۰، حکم ابلاغ



آیا ۳۰ با ۳ مساوی است؟

علی ناصری

آموزگار دبستان شهید باقری، بادان محله سیاهکل

آن‌گاه آینه را جلوی کاغذ گذاشتم و دوباره از آن‌ها خواستم عدد را بخوانند. برخی آن را سه و برخی دیگر ۳۰ خواندند. با توجه به این که بچه‌ها زبان یکدیگر را بهتر می‌فهمند، از یکی از دانش‌آموزان که عدد را سه می‌خواند، خواستم پای تخته بیاید و برای دوستانش دلیل خود را بگوید.

تجربه‌ای در آموزش اعداد اعشاری متفاوت

همان‌طور که می‌دانیم دو عدد اعشاری $0/3$ و $0/30$ با هم مساوی‌اند. اما دانش‌آموزان می‌گویند آن‌ها سسی است و این یکی سه؛ پس چرا سی با سه مساوی است. برای رفع این مشکل، روی یک کاغذ مربع شکل، نوشتیم 0.3 . آن‌گاه آینه‌ای را آوردیم و از چند دانش‌آموز خواستیم این عدد را بخوانند. هر بار آن را سه خواندند.

مرا به یکی از مدارس ابتدایی منطقه‌ی ۵ تهران، واقع در کن زدند. اول مهر همراه ابلاغ به مدرسه رفتیم؛ مدرسه‌ی پسرانه. با وجودی که ابلاغم برای کلاس دوم بود، اما با پر شدن این پایه، ناخواسته پایه‌ی چهارم را برای تدریس پذیرفتم.

سر کلاس چهارم رفتیم. پسرهایی را دیدم که بعضی از آن‌ها حتی سبیل و ته‌ریش هم داشتند. جا خوردم، اما آرامش خودم را حفظ کردم و از پشت میز معلم نگاهی به کلاس انداختم و به همه‌ی دانش‌آموزان گوش دادم. کلاس را در اختیار خود نمی‌دیدم. در کلاس شکسته بود. دانش‌آموزان به سر و صورت یکدیگر می‌زدند و من میان آن‌ها می‌شیدم بعضی‌ها با حالت خنده می‌گفتند: «بعید است که این خانم، معلم باشد، او بسیار جوان است.» خلاصه بعد از مدتی برانداز کردن کلاس، به آرامش دعوتشان کردم و خواستم خودشان را معرفی کنند. خدا می‌داند تا آن‌ها آرام شوند، چه غذایی کشیدم. خلاصه بعد از معارفه، متوجه شدم اکثر خانواده‌هاشان پر جمعیت هستند. پدران‌شان همه کارگر و باغ‌دار بودند و بی‌سواد. فقط یکی دو نفر دیپلم و یا سیکل داشتند.

با وضعیت جغرافیایی محله و سطح سواد والدین، وضعیت خودم را حدس زدم. بعضی از بچه‌ها می‌گفتند بعد از تعطیلی مدرسه مجبورند با پدرها کار کنند. فهمیدم که در این مدرسه باید خودم باشم و هیچ انتظاری از اولیا نداشته باشم. از روز دوم برنامه دادن و تدریس اولین صفحه‌ی کتاب‌های ریاضی و فارسی تا روز سوم و پرسیدن جدول ضرب، فهمیدم که متأسفانه از کلاس ۳۷ نفره، ۲ نفر بیشتر جدول ضرب را نمی‌دانند.

مستأصل درس می‌دادم، اما نتیجه نمی‌گرفتم. گویا در آن‌ها انگیزه‌ای برای درس خواندن نبود. دهمین روز مهر درس علوم داشتیم. در حین درس دادن، سؤالاتی هم مطرح کردم. می‌خواستم ببینم سطح معلوماتشان چه قدر است؟ با این سؤال و جواب‌ها باز طبق معمول،

بچه‌هایی که پاسخ می‌دادند، از طرف بچه‌های دیگر مسخره می‌شدند. به این ترتیب، جو کلاس از دستم خارج می‌شد. آن روز واقعاً از این برخورد‌ها احساس ناامیدی و ضعف کردم. شاید هم برای چند لحظه درون خودم از موفق نبودن در امر آموزش گریستم.

پس از چند روز، ناگهان جرقه‌ای از صحبت‌های استاد بزرگوارم در ذهنم روشن شد و شعله کشید. به یکباره یادم افتاد که می‌گفت، «تدریس برای پسران با دختران تفاوت دارد.» سر کلاس علوم، به بچه‌ها گفتم، کتاب‌های علوم بسته! همه تعجب کردند. یکی می‌گفت: «بچه‌ها درس تمام شد، جمع کنید برویم خانه.» یکی می‌گفت: «خانم هنوز درس تمام نشده.» و...

به هر حال، شروع کردم به سؤال و جواب از فوتبال. وقتی حرف از فوتبال به میان آمد، جو کلاس بسیار آرام شد. همه سر تا پا گوش بودند که من در زمینه‌ی فوتبال چه می‌خواهم بگویم. من هم که سر رشته‌ای از فوتبال نداشتم، سعی کردم از میان سؤالاتی که می‌پرسم، اطلاعاتی کسب کنم و به خودشان تحویل دهم. آن‌ها هم فکر کردند که من یک فوتبالیست ماهر هستم و چیزی نگذشت که فهمیدم بازی فوتبال ۲۲ نفره است. **حسین** دروازه‌بان بسیار خوبی است. **اصغر** در منطقه‌ی دفاع خوب بازی می‌کند و **قاسم** گل‌زن بسیار قهاری است.

بعد از این سؤال و جواب‌ها رفتیم حیاط تا فوتبال بازی کنیم. همه در جای خود مستقر شدند. بقیه هم به‌عنوان تماشاچی دور زمین نشستند و من هم داور شدم. البته همان‌طور که گفتم، باز هم به کمک خودشان داوری می‌کردم. آن روز در حالی تمام شد که فهمیدم آن‌ها بسیار فوتبال دوست هستند.

با تجربه‌ای که به‌دست آوردم، توانستم بر آن‌ها غلبه کنم. از آن روز چنان مجذوب درس و کلاس شدند که گویا این کلاس، همان کلاس چند روز پیش نبود.

او گفت: «شما کاغذ را عوض نکردید، فقط جلوی آینه گرفتید؛ مثل علوم کلاس چهارم که آمبولانس را در آینه همان آمبولانس می‌خواندیم.»

دوباره تمرین خواندن را با تغییر اعداد ادامه دادیم تا همه خوب یاد بگیرند. آن وقت گفتم: «پسرها و دخترهای خوب! آینه همان علامت اعشار است. همان‌طور که در آینه، عدد ما تغییر نکرد، در

سمت راست علامت اعشاری هم عدد تغییر نمی‌کند. آیا سه دهم می‌تواند با سی صدم برابر باشد؟»

همه جواب دادند: «بله.» و بعد به تمرین مقایسه‌ی اعداد اعشاری با هم پرداختیم. آن‌ها حالا بسیار روان‌تر از قبل اعداد اعشاری را می‌خوانند و خودشان صفرهای بعد از اعشار را (بدون تذکر) در نظر نمی‌گیرند و من از این یادگیری بسیار خوش‌حال هستم.